بررسی عدم انتساب تفسیر درج الدرر به عبدالقاهر جرجانی

علیرضا باقر[1]

چکیده

شیخ عبدالقاهر جرجانی (د. ۴۷۱)، بلاغی و نحوی نامی و زبان‌شناس بزرگ ایرانی، از معدود دانشمندان تاریخ اسلام و ایران به شمار می‌رود که چند سده از جامعه‌ی علمی خویش جلوتر بوده است و اندیشه‌های پیشرو و شایان درنگ او بیشتر به کار ادب‌پژوهان و زبان‌شناسان امروز آمده است. تا ادیبان و نحویان سده‌ی پنجم قمری. بیشتر آثار بر جای مانده از عبدالقاهر در قلمرو دانش نحو و سپس بلاغت است، امّا در سال‌های اخیر تفسیر قرآنی با دو تصحیح متفاوت از جرجانی منتشر شده است که تردیدهایی جدّی پیرامون درستی انتسابش به وی وجود دارد. در این نوشتار پس از بررسی دلایل و نشانه‌های گوناگون برون‌متنی و درون‌متنی، نتیجه گیری می شود که چنین تفسیری نمی‌تواند از آثار عبدالقاهر جرجانی باشد و نسبتش به او نادرست می‌نماید.

کلید واژه ها: عبدالقاهر جرجانی، تفسیر، درج الدرر، تفسیر منسوب.

[1]- استادیار گروه زبان و ادبیّات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
baqeralireza45@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۳/۲۵ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۵/۲۳

مقدّمه

ابوبکر عبد القاهر بن عبد الرحمان بن محمد جُرْجانی (د. ۴۷۱ یـا ۴۷۴ ق/۱۰۷۸ یـا ۱۰۸۱ م)، از پیشوایان ادب عربی و امام نحویان و بلاغیان روزگار خود بود. دانسته‌های ما در باره‌ی تولـد، خانواده، زندگی و مراحل دانش‌اندوزی او بسیار اندک است. مهم‌ترین استاد او ابوالحسـین محمـد بن حسین فارسـی (د. ۴۲۱ ق/۱۰۳۰ م)، خـواهرزاده‌ی نحـویِ نامـدار، ابـوعلی فارسـی (د. ۳۷۷ ق/۹۸۷ م) بود که در اواخر عمر در گرگان رحل اقامت افکند (ابن انباری، ۲۴۸؛ قفطی،۲/ ۱۸۸). با توجه به تاریخ درگذشت ابوالحسین احتمالاً تولد عبد القاهر را باید در واپسین سالهای سـده‌ی ۴ ق/۱۰ م و حداکثر نخستین سالهای سده‌ی ۵ ق/۱۱ م دانست. اینکه جرجـانی تنهـا از ابـو الحسـین دانش آموخته باشد، ناپذیرفتنی است (خوانساری،۵/ ۸۶)، امّا شاگردی او نزد کسانی چونان قاضی جرجانی (د. ۳۹۲ ق/۱۰۰۲ م) و صاحب بن عبّاد (د. ۳۸۵ ق/۹۹۵ م) که نامشان در برخی منـابع آمده است نیز درست نمی‌نماید (برای توضیح بیشتر،نک: باقر،۱۷/ ۶۹۶). به هـر حـال عبـدالقاهر که مردی دیندار و پرهیزگار بود (صفدی،۱۹/ ۵۰ و اسنوی،۲/ ۴۹۲) بر خلاف رسم آن روزگار برای دانش‌اندوزی از زادگاهش بیرون نرفت و بسیاری از بزرگان بـرای بهره‌گیـری از دانـش او بـه گرگـان کوچیدنـد (بـاقر،۱۷/ ۶۹۷). او در فـروع، شـافعی و در اصـول، پیـرو مکتـب اشـعری بـود (ابـن فضل‌الله،۷/ ۳۸۲).

قفطی که نسبت به دیگران، اطّلاعات بیشتری از زندگی جرجـانی بـه دسـت داده اسـت، او را مردی کم‌حوصله معرّفی کرده است که به‌رغم توانایی، سخنش را کامـل نمی‌کنـد و در نگـارش، تـا حدودی اجمال‌گرا است (همو، ۲/ ۹۰ – ۱۸۹)، امّا باید گفت که این اجمال‌گرایی در همـه‌ی آثـار موجود جرجانی به چشم نمی‌آید و حتی در دو اثر مهم و بی‌مانند او، دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه میل به اطناب و تفصیل دیده می‌شود. هلموت ریتر این اطناب و تفصیل را بدان سـبب می‌دانـد کـه بسیاری از آرا و اندیشه‌های او برای نخستین‌بار در جهان عرب بیان شده است (ریتر، ۲۴). سـبک و نثر جرجانی نیز به‌ویژه در آثـار بلاغـی‌اش زیبـا و درخـور توجـه اسـت. دلائـل الإعجـاز او چنـان شیواست که بیشتر به اثری ادبی می‌ماند تا به کتـابی در بـاره‌ی قواعـد ادبیّـات (کُـرد علـی، ۲۶۰ – ۲۶۱). سبک و اسلوب أسرار البلاغه نیز چنان زیباسـت کـه آن را از شـاهکارهای ادب عربـی قـرار می‌دهد (ریتر،۲۴). اما افزون بر اینها سبک تحلیلی و استدلالی جرجانی هم بسیار اسـتوار اسـت. در این سبک، ذوق ادبی چنان با نقد موشکافانه‌ی علمی درآمیخته است که نه‌تنها در آثار پیشـینیان،

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]

بلکه در آثار پسینیان جرجانی نیز کمتر دیده شده است. بی‌جهت نیست که برخی (از جمله طبانه، ۱۷۷) به‌جای آنکه وی را بنیان‌گذار بلاغت عربی و دانش‌های معانی و بیان بدانند، ترجیح می‌دهند که از او به‌عنوان پایه‌گذار سبک تحلیلی در پژوهش مباحث بلاغی یاد کنند.

هم‌روزگاران جرجانی بیشتر بر چهره‌ی نحوی او تأکید می‌کردند، اما پسینیان و به‌خصوص دانشمندان معاصر، بر جنبه‌ی بلاغی و نقدی آثار وی تکیه کرده‌اند. رویکرد نحوی جرجانی با عموم نحویانِ پیشین تفاوت داشت و با طرح نظریّه‌ی مهمّ نظم، به‌جای تکیه‌ی مطلق بر شکل یا صورت واژگان و عبارات، بر نقش معنا در تحلیل زبان بیشتر تأکید کرد و پیشتاز تحوّلی شگرف شد (ورستیخ، ۱۱۷). گفتنی است که جرجانی با بهره‌گیری از میراث فکری شماری از دانشمندان پیش از خود، نظریّه‌ی نظم را در اصل برای توجیه و تبیین اعجاز قرآن مطرح کرد و بسط داد (برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نک: باقر، ۱۷/ ۹ – ۶۹۸). سبک و نظریّه‌ی ادبی جرجانی اگرچه از سوی دانشمندان پس از او کمتر به کار گرفته شد، اما تأثیر قابل توجهی بر شماری از آنان گذاشت. جارالله زمخشری (د. ۵۳۸ ق/۱۱۴۳ م) از اندک کسانی بود که در تفسیر کشّاف از سبک جرجانی بهره گرفت و آیات را با تکیه بر نظریّه‌ی نظم تفسیر نمود (برای نمونه، نک: زمخشری، ۱/ ۱۲۱ و ۲۳۲). نشانه‌هایی از اندیشه‌های جرجانی در نهایه الإیجاز و درایه الإعجاز فخر الدین رازی (د. ۶۰۶ ق/۱۲۰۹ م) و نیز در تفسیر کبیر او به چشم می‌خورد.

آثار مهمّ عبدالقاهر جرجانی عبارت است از دلائل الإعجاز، أسرار البلاغه، الجُمَل، العوامل المائه، المقتصد، العمدة و الرسالة الشافیه (برای آگاهی تفصیلی از آثار جرجانی، نک: باقر، ۱۷/ ۱ – ۷۰۰).

در سال‌های اخیر تفسیری با دو تصحیح متفاوت و با فاصله‌ی یک سال منتشر شده است که نویسنده‌ی آن ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی انگاشته شده است: یکی با نام درج الدرر فی تفسیر الآی والسور تألیف عبدالقاهر الجرجانی که به تصحیح ولید بن أحمد بن صالح الحسین و إیاد عبداللطیف القیسی از سوی مجله الحکمه در منچستر به چاپ رسیده است (۲۰۰۸ م/۱۴۲۹ ق) و دیگری با نام درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم المنسوب إلی عبدالقاهر الجرجانی که به تصحیح طلعت فرحان و محمّد أدیب شکور از سوی دار الفکر ناشرون وموزّعون در أردن منتشر شده است (۲۰۰۹ م/۱۴۳۰ ق). این دو تصحیح بر مبنای چهار نسخه‌ی مشترک صورت پذیرفته است و هر یک از آنها در کنار مزایای شایان توجّهی که گویای زحمات مصحّحان گرامی است، اشکالات و کاستی‌های بزرگ و پرشماری نیز در خوانش و پردازش متن دارد که غرض ما در

این نوشتار بررسی آنها نیست و این موضوع، مجال دیگری می‌خواهد. چیزی که در این مختصر مورد توجّه قرار گرفته است، یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا انتساب این تفسیر به جرجانی درست است یا خیر؟

گفتنی است که مصحّحان این دو چاپ در پاسخ دادن به این پرسش با یکدیگر تفاوت دارند و دو گرایش مختلف را نمایندگی می‌کنند؛ ولید الحسین و إیاد القیسی در تصحیح نخست با استناد به شواهدی چند، تفسیر درج الدرر را به‌یقین از جرجانی دانسته‌اند (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/ ۵۱)، امّا طلعت فرحان و محمّد شکور در مقدّمه‌ی تصحیح خود با تکیه بر دلایل و نشانه‌هایی دیگر، در درستی انتساب آن به وی تردید کرده‌اند و این موضوع را تا زمان پیدا شدن دلایل استوارتر، در بوته‌ی ابهام نهاده‌اند (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/ ۱۵ و ۲۱).

ژرف‌نگری در دلایل و شواهدی که در دست ماست، چه آنها که از سوی مصحّحان تفسیر مطرح شده است و چه آنها که با توضیحات نگارنده‌ی این سطور آشکار خواهد شد، نشان می‌دهد که درستی انتساب درج الدرر به عبدالقاهر جرجانی چنان دور از ذهن می‌نماید که شاید بتوان با خاطری آسوده آن را انکار کرد.

أ. بررسی دلایل ولید الحسین و إیاد القیسی در تأیید انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

این دو مصحّح برای یقینی بودن انتساب درج الدرر به جرجانی به دلایلی استناد کرده‌اند که پس از بیان هر یک از آنها پاسخش را خواهد آمد:

دلیل نخست: در منابعی چونان کشف الظنون حاجی‌خلیفه، هدیه العارفین بغدادی، تاریخ الأدب العربی بروکلمان، و معجم المفسرین نویهض این کتاب در شمار آثار عبدالقاهر جرجانی آمده است و أدنه‌وی و داودی نیز هر یک در طبقات المفسّرین خود گفته‌اند که جرجانی تفسیری داشته است و البتّه نامی از آن نبرده‌اند (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/ ۵۱).

در پاسخ این دلیل باید گفت که هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران، طبقات‌نویسان و تذکره‌پردازان کهن، نام این کتاب را در فهرست آثار عبدالقاهر نیاورده‌اند و چنین پیداست که حاجی‌خلیفه (د. ۱۰۶۷ ق) نخستین کسی است که از این کتاب نام برده، آن را به جرجانی نسبت داده است. سکوت پنج سده‌ایِ منابع کهن در مورد تفسیر جرجانی و نام آن، چنان سنگین و فراگیر است که اعتمادِ کلّی به منابع متأخّرتری چونان کشف الظنون را سست و لرزان می‌کند و این بی‌اعتمادی هنگامی افزایش

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]

می‌یابد که عبارت حاجی‌خلیفه را در مورد درج الدرر مرور کنیم؛ او می‌گوید: "درج الدرر فی التفسیر، مختصر للشیخ عبدالقاهر الجرجانی ظنّاً" (۱/ ۷۴۵). حال با توجّه به این که حاجی‌خلیفه خود در مورد انتساب کتاب اظهار تردید می‌کند و آن را "به‌گمان" از جرجانی می‌داند، چگونه می‌توان با استناد به گفته‌ی ظنّی او یقین حاصل کرد که کتاب از جرجانی است؟! منابع پس از حاجی‌خلیفه نیز هیچ آگاهی تازه‌ای در مورد این تفسیر ارایه نکرده‌اند و روشن است که استناد و اعتمادشان سراسر به سخن او بوده است.

دلیل دوم: در صفحه‌ی نخست هر چهار نسخه، نام کتاب چنین آمده است: درج الدرر فی تفسیر الآی والسور و همچنین تصریح شده است که نویسنده‌ی آن عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی است. توافق چهار نسخه در این موضوع به‌رغم اختلاف کاتبان، تأییدی بر درستی انتساب کتاب به جرجانی است (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/ ۲ – ۵۱).

این دلیل از دو جهت خدشه‌پذیر است: نخست این که برخلاف ادّعای ولید الحسین و إیاد القیسی که گفته‌اند نام درج الدرر فی تفسیر الآی والسور در چهار نسخه آمده است (همانجا)، طلعت فرحان و محمّد شکور تصریح کرده‌اند که نام کتاب در نسخه‌ی اصل ایشان درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم ثبت شده است و این نام در دو نسخه‌ی دیگر به‌صورت تفسیر القرآن العظیم المسمّی بدرج الدرر و در نسخه‌ی چهارم نیز به‌شکل درج الدرر تفسیر القرآن العظیم ضبط شده است (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/ ۱۵). جالب این که تصاویر نسخه‌ها که در تصحیح ولید الحسین و إیاد القیسی ارایه شده است (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/ ۶ – ۷۳) نیز سخن فرحان و شکور را تأیید می‌کند! این نشان می‌دهد که توافق ادّعاشده در این دلیل، بی‌پایه و نادرست است و سخن ولید الحسین و إیاد القیسی در باره‌ی نام کتاب، دقیق نیست.

دوم این که در عالم نسخ خطّی، وجود چند نسخه که همگی یک نام و یا مانند این مورد، نام‌های همگون داشته باشند و نام یک نفر به‌عنوان مؤلّف در آنها آمده باشد، هرگز دلیل استواری بر اصالت آن نسخه‌ها و درستی انتسابشان به مؤلّف ادّعایی نیست؛ زیرا چه‌بسا نسخه‌ی غیراصیلی که اطّلاعات نادرستی در آن درج می‌شود و کاتبان دیگر نیز از روی همان استنساخ کرده، نسخه‌های متعدّدی پدید می‌آورند که طبعاً هیچ‌یک از آنها اصالت و صحّت ندارد. تردید در درستی انتساب این تفسیر به جرجانی نیز هنگامی تقویت می‌شود که بدانیم هیچ‌یک از نسخه‌های آن، تاریخ کتابت ندارد و تاریخ کتابت کهن‌ترین آنها بر پایه‌ی گمانه‌زنی فهرست‌نگارانِ کتابخانه‌ی کوپرلی (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/ ۷۷) سده‌ی هشتم قمری، یعنی حدود سه سده پس از دوران

زندگی جرجانی است. ناگفته نماند که فاصله‌ی طولانی میان زمان کتابت نسخه و زمان زندگی مؤلّف اگرچه به‌تنهایی نشانه‌ی بی‌اصالت بودن نسخه نیست و نمی‌توان با استناد به آن، نسخه را بی‌ارزش دانست، امّا همین موضوع هنگامی که در کنار دیگر قرائن و شواهد قرار گیرد، بی‌گمان معنادار می‌شود.

دلیل سوم: کسی که سبک جرجانی را در کتاب‌های مشهور و چاپ شده‌ی او که در آنها به‌تفصیل به موضوعات بلاغی و نحوی می‌پردازد با این کتاب مقایسه کند، وجوه تشابه را آشکارا می‌یابد؛ هرچند که جرجانی در این تفسیر از بحث مفصّل در این موضوعات پرهیز کرده است؛ زیرا سبک اختصار را برای تفسیر قرآن مناسب‌تر می‌دانسته است. الجمل فی النحو، المفتاح فی الصرف و التتمّه فی النحو از دیگر کتاب‌های جرجانی است که در آنها اختصارگویی کرده است (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/ ۵۲).

در باره‌ی این دلیل که به سبک‌شناسی آثار جرجانی مربوط می‌شود پس از این در بخش ج به‌تفصیل سخن خواهم گفت.

دلیل چهارم: ذهبی در سیر أعلام النبلاء گفته است که جرجانی اثری با نام تفسیر سوره الفاتحه داشته است و این نشان می‌دهد که او به سراغ تفسیر رفته بوده است و اگر بر فاتحه تفسیر نوشته است، بی‌تردید بقیه‌ی قرآن را هم تفسیر کرده است؛ زیرا شیوه‌ی مفسّران آن بوده است که بر همه‌ی قرآن تفسیر بنویسند و خلاف چنین شیوه‌ای نادر است و النادر کالمعدوم (همانجا).

سستی و نااستواری این دلیل کالشمس فی رابعه النهار است و چنین ادّعایی که اگر کسی بر سوره‌ای از قرآن تفسیر نوشته باشد، بی‌تردید بقیّه‌ی قرآن را هم تفسیر کرده است، به‌راستی مایه‌ی شگفتی است! زیرا چنین ملازمه‌ای را نه عقل تأیید می‌کند و نه عرف. عقلی نبودن آن که آشکار است و نیازی به اثبات ندارد، امّا برای نشان دادن این که عرف نیز مؤیّد چنین ملازمه‌ای نیست، همین بس که نگاهی گذرا به کتاب‌نامه‌ها داشته باشیم. در این منابع نام ده‌ها دانشمندی را خواهیم یافت که یک سوره و یا حتّی یک آیه را تفسیر کرده‌اند و بسیاری از آنها تفسیر کاملی بر قرآن ننوشته‌اند (برای نمونه، نک: ابن مبرّد حنبلی، ۱۱۸ و ۱۱۹؛ حاجی‌خلیفه،۱/ ۸۱، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۵ و ۱۹۷۳/۲؛ بغدادی، إیضاح المکنون، ۳/ ۳۳، ۱۶۶، ۲۸۹، ۸ – ۳۰۵، ۳۹۹، ۶۰۹ و ۴/ ۶، ۸۹، ۲۲۱، ۵۲۲، ۶۰۵، ۶۲۲، ۶۸۳؛ هم‌او، هدیه العارفین، ۸۳/۱، ۱۰۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۶۱، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۹۵، ۴۲۵، ۴۷۶، ۴۹۴، ۵۱۰، ۵۴۴، ۵۷۲، ۶۱۳، ۶۳۸، ۶۸۸، ۷۶۲، ۷۷۲، ۷۹۶ و ۲/ ۹۱، ۱۹۲، ۲۱۸، ۲۳۴،

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]

۲۵۱، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۸۶، ۴۳۴، ۴۷۵، ۵۰۱؛ ریاض‌زاده، ۲۸۶ و سرکیس،۱/ ۵۶ و ۲/ ۷۹۷، ۱۳۴۵، ۱۴۳۸، ۱۴۶۱، ۱۶۳۱، ۱۶۹۹). بدین ترتیب این که جرجانی نیز تنها بر سوره‌ی فاتحه الکتاب تفسیری نوشته باشد، هیچ استبعادی ندارد و هرگز پدیده‌ی نادری نیست که بتوان حکم آن را به‌آسانی چونان حکم معدوم انگاشت و بر همین پایه، درج الدرر را مسلّماً از او دانست!

دلیل پنجم: نشانه‌های مذهب فقهی شافعی و مذهب کلامی اشعری در کتاب موج می‌زند (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/ ۵۲).

نادرستی این دلیل را هم در ضمن توضیح دلیل نخست بخش ب شرح خواهم داد.

ب. بررسی دلایل تردید طلعت فرحان و محمّد شکور در انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

این دو مصحّح با تکیه بر دلایلی که خواهد آمد، در صحّت انتساب کتاب به جرجانی تردید کرده‌اند. همه‌ی دلایل ایشان که در پی از نظر خواهد گذشت، از صحت برخورداراست و البتّه این دلایل با ذکر شواهدی مستند شده، بعضی را نیز با وجوهی که بیان می‌شود، روشن‌تر و استوارتر تقریر می شود:

دلیل نخست: جرجانی به‌تصریح مورّخان و تذکره‌نویسان، شافعی‌مذهب بوده است، امّا مؤلّف درج الدرر حنفی‌مذهب است؛ زیرا آرای فقهی حنفیان را بر دیگران مقدّم داشته است و در بسیاری از موارد نیز تنها به آوردن رأی حنفیان بسنده کرده است. او در مواردی آرای فقهای حنفی را به گونه‌ای در برابر فقهای شافعی قرار می‌دهد که به‌روشنی گویای گرایش مؤلّف به مذهب حنفی است (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/ ۱۶).

این سخن درستی است و آنچه که مصحّحان گفته‌اند در جای‌جای درج الدرر دیده می‌شود (برای نمونه، نک: جرجانی،۱/ ۹۰ – ۱۸۹، ۲۵۰ و ۳۱۷ و ۲/ ۵۱۱، ۵۷۰، ۶۶۸ و ۶۸۶)، امّا باید دانست که حنفی بودن مؤلّف درج الدرر برخلاف آنچه که از گفته‌ی این مصحّحان برمی‌آید، تنها با شیوه‌ی بیان آرای حنفیان و یا با مقدّم نمودن ایشان بر دیگران ثابت نمی‌شود؛ بلکه مؤلّف در دو جا با بیان حکمی مغایر با حکم فقهای شافعی (همان، ۱/ ۶ – ۳۲۵ و ۲/ ۸۴۴) خود را آشکارا حنفی‌مذهب دانسته است و جایی برای شکّ و شبهه باقی نگذاشته است.

شگفتا که ولید الحسین و إیاد القیسی با این که موج زدن نشانه‌های مذهب شافعی در تفسیر درج الدرر را چنانکه گذشت، دلیلی بر درستی انتساب این کتاب به جرجانی دانسته‌اند، در پاورقی

خود بر هر دو مورد بالا گویا ادّعای پیشین خود را به‌کلّی از یاد برده‌اند و گفته‌اند که این نشان‌دهنده‌ی آن است که عبدالقاهر جرجانی حنفی بوده است و نه شافعی!! به‌راستی اگر چنین است پس چگونه می‌توان گفت که شافعی بودن گرایش این تفسیر در موضوعات فقهی، دلیل انتساب آن به مؤلّفی حنفی است؟!!

دلیل دوم: جرجانی در موضوعات نحوی پیرو مذهب بصری است و چند کتاب بر محور آثار أبوعلی فارسی نوشته است، امّا مؤلّف درج الدرر تنها یک بار به سخن أبوعلی استناد می‌کند. او همچنین بیشتر به کوفیان گرایش دارد و آرای آنان را مقدّم می‌سازد و یا گاهی تنها به بیان نظر آنان بسنده می‌کند (جرجانی [مقدّمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/ ۱۶).

این دلیل نیز کاملاً درست است و نگاهی به متن درج الدرر نشان از گرایش مؤلّفِ آن به مذهب کوفی دارد (برای نمونه، نک: جرجانی، ۱/ ۲۱۷، ۳۱ – ۲۲۹ و ۲/ ۴۵۹، ۵۴۴، ۶۴۶). البتّه در این باره در دلیل نخست بخش ج توضیح بیشتری خواهم آورد.

دلیل سوم: درج الدرر نه‌تنها هیچ اشاره‌ای به نظریّه‌ی نظم ندارد، بلکه گاهی در بر دارنده‌ی مطالب متناقض با آن است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/ ۱۷).

در مورد این استدلالِ درست هم در دلیل دوم بخش ج سخن خواهم گفت.

دلیل چهارم: مؤلّف این کتاب در تفسیر آیه ۲۴ سوره‌ی حشر می‌گوید که من این موضوع را به‌تفصیل در مفتاح الهدی آورده‌ام، امّا در منابعی که به زندگی و آثار عبدالقاهر جرجانی پرداخته‌اند، به نام چنین کتابی بر نمی‌خوریم. البتّه باید افزود که این کتاب قطعاً همان کتاب المفتاح فی الصرف جرجانی نیست؛ زیرا جرجانی در این کتاب خود از اشتقاق أسماء الله چیزی نگفته است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/ ۱۷ و ۱۸).

ممکن است کسی در پاسخ این دلیل روشن بگوید که شاید بخش و یا عباراتی مربوط به موضوع مطرح شده، در کتاب المفتاح فی الصرف جرجانی بوده است و از نسخه‌های آن افتاده است. امّا باید گفت که اولاً چنین ادّعایی تا زمانی که سند استواری نداشته باشد، سخنی گزاف خواهد بود و به قول عرب‌ها: دون إثباته خرط القتاد! و ثانیاً نام مفتاح الهدی خود گویای آن است که موضوع چنین کتابی هر چه که بوده است، به احتمال نزدیک به یقین، صرفی و نحوی نبوده است.

دلیل پنجم: نویسنده‌ی تفسیر از شیوخ و اساتید خود نامی نبرده است؛ محمّد بن الحسن نیز که در سوره‌ی فاتحه به او اشاره کرده است، نمی‌تواند همان أبوالحسین محمّد فارسی (د. ۴۲۱ ق)،

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]

خواهرزاده‌ی أبوعلی فارسی و شیخ و استاد عبدالقاهر جرجانی باشد؛ زیرا نام أبوالحسین فارسی در بسیاری از منابع، محمّد بن الحسین ضبط شده است. ضمن این که جرجانی تنها یک بار از او نـام برده است در حالی که به گفته‌ی منابع تاریخی و نیز با تکیه بر آثار موجود عبـدالقاهر، او پیوسـته از این استادش یاد می‌کرده است و همواره از گفته‌ها و اندیشـه‌هایش بهـره می‌بـرده اسـت (جرجـانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/ ۱۸).

ج. دلایل نگارنده در ردّ انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

چنانکه گذشت نگارنده بر این باور است که تفسیر درج الـدرر از آثـار عبـدالقاهر جرجـانی نیست و برای اثبات ادّعای خود جدا از دلایل پیش‌گفته، دلایل دیگـری نیـز در اختیـار دارد کـه بـر پایه‌ی سبک‌شناسی آثار جرجانی استوار است. اعتقاد نویسنده این است که برای سنجش اصالت و یا درستی انتساب یک اثر به صاحبش، گاهی نشانه‌ها و ویژگی‌های سبک آن از اشاره‌های تاریخی و گفته‌های تاریخ‌نگاران و طبقات‌نویسان هم مهم‌تر است؛ زیرا چه‌بسا اثری که در منابع تـاریخی بـه کسی نسبت داده شده است، امّا ژرف‌نگری در تحلیل متن آن نشان می‌دهد کـه بـا اندیشـه‌ها و نیـز سبک و سیاق نگارشیِ مؤلّف ادّعایی سازگار نیست و بنا بر این نمی‌تواند از او باشد. چنین تحلیلـی هنگامی بایسته‌تر می‌شود که مؤلّف، دانشمندی صاحب‌سبک باشد. از این رو تحلیل سبک‌شناختی متن درج الدرر برای بررسی صحّت انتساب آن به عبدالقاهر جرجانی بسـیار مهـم می‌نمایـد؛ چـه حقیقت آن است که شاید اگر بخواهیم در سلسله‌ی ادب‌شناسان و ادب‌پژوهان عربی یـک تـن را دارای نظریّه و صاحب سبک بدانیم، بی‌تردید آن یک تن، کسی مگر عبـدالقاهر جرجـانی نخواهـد بود.

در اینجا بد نیست که پیش از تحلیل نشانه‌های سبک‌شناختی درج الدرر، نگاهی گذرا به سیر و سبک آثار عبدالقاهر داشته باشیم. آثاری که از جرجانی بر جـای مانـده اسـت و در منـابع معتبـر تاریخی به او نسبت داده شده است در مجموع به دو دسته تقسیم می‌شود: آثار دسـتوری (صـرفی و نحوی) و آثار بلاغی. هم‌روزگاران جرجاني بیشتر بر چهره‌ي نحوي او تأکید مي‌کردند، امّا پسـینیان و خصوصاً دانشمندان معاصر، بر جنبه‌ي بلاغي و نقدي شخصیت وي تکیه کرده‌انـد و بـا تکیـه بـر آراي تازه و بي‌پیشینه‌ي عبدالقاهر در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه، او را بنیانگـذار بلاغـت اصـیل عربي دانسته‌اند (براي نمونه، نك: رازي، ۷۴ و يمني،۱/ ۴). ابودیب معتقـد اسـت کـه اگـر تـاریخ نگارش همه‌ي آثار جرجاني روشن بود، نتایج خوبي در باره‌ي سـیر تحـوّل اندیشـه‌ي او بـه دسـت

مي‌آمد، اما متأسّفانه چنین نیست و باید به دانسته‌هاي موجود بسنده کرد (۱/ ۱۳۵). امّا نگارنده بـر این باور است که با توجّه به اوج‌گیری جرجانی در دو کتاب بلاغیِ یادشده، می‌توان چنین گمانه‌زنی کرد که او نگارش‌های علمی خویش را با آفرینش آثار دسـتوری آغـاز کـرده اسـت و سـپس در اوج پختگـی فکـریِ خـویش بـه قلمـرو پـر رمـز و راز بلاغـت گـام نهـاده اسـت. ایـن کـه او در میـان هم‌روزگارانش بیشتر به‌عنوان دانشمندی نحوی شناخته می‌شده است، مؤیّد این ادّعاست؛ زیرا آنهـا زودتر از آثار بلاغی، با آثار دستوری جرجانی آشنا شده بودند. سبک نگـارش جرجـانی در ایـن دو زمینه نیز متفاوت است. آثار دستوری او اگرچه یکدست نیست، امّا در مجموع، گرایش به اختصـار در آنها بیشتر به چشم می‌آید. گویا قفطی نیز با تکیه بر همین آثار گفته اسـت کـه جرجـانی مـردي کم‌حوصله و بدخلق بود و شاید به همین دلیل، به‌رغم توانایي و چیره‌دستي، سـخنش را کامـل بیـان نمي‌کرد و در نگارش، کوتاهي مي‌نمود و پایبند ایجاز بـود (۱۳۷۱ ق، ۲/ ۹۰ – ۱۸۸). امّـا در آثـار بلاغی وی هیچ نشانی از این اجمـال‌گرایي و مختصرنویسـی دیـده نمی‌شـود و بـه‌عکس، میـل بـه اطناب و تفصیل در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه کاملاً آشکار است. هلموت ریتر[2] با اشاره به این که جرجاني، مطالب را بیش از آن مقدار که ما مي‌پسـندیم تفصـیل مي‌دهـد، ایـن تفصـیل‌گرایي را چنین توجیه مي‌کند که آرا و اندیشه‌هاي مطرح شده از سوي او، بـراي نخسـتین‌بار در جهـان عـرب بیان مي‌شده است (۱۹۵۴ م، ۲۴). این سخن بدان معناست که جرجانی چونـان یـک نظریّـه‌پرداز ناگزیر بوده است که با تکرار اندیشه‌های خویش، آنها را برای مخاطبـان روشـن کنـد و طـرح نـو و ناآشنای خود را برای ایشان جا بیندازد. عبدالقاهر در متن همین آثار با پـردازش نظریّـه‌ی نظـم، بـه اوج اندیشه‌ی ادبی و زبانی خود رسید. نظریّه‌ی نظم از مهم‌ترین نظریّه‌های پرداخته شده در اثبـات اعجاز قرآن است که گستره‌ی آن اندک‌اندک از قلمرو قرآن فراتر رفته است و چونان نظریّـه‌ای ادبـی مطرح شده است. البتّه پیش از جرجانی، بزرگانی مانند جاحظ (د. ۲۵۵ ق)، رمـاني (د. ۳۸۴ ق)، خطابی (د. ۳۸۸ ق)، باقلانی (د. ۴۰۳ ق)، شریف رضی (د. ۴۰۶ ق) و سپس قاضـي عبـدالجبّار معتزلي (د. ۴۱۵ ق) با بررسي رمز و راز بلاغیِ ترکیب آیات و چگونگي تـألیف کلمـات، پایـه‌هاي نظریّـه‌ي نظـم را اسـتوار نمودنـد (زرکشـی،۲/ ۹۰؛ بنت‌شـاطی، ۱۰۷ – ۸۹؛ ضـیف، ۱۶۱ و شیخون،۲۵ – ۴۲)، امّا نظم در سخنان هر یک از ایشان معنایی متفاوت داشت (أبوموسـی، ۱۸۷) و این نظریّه با کوشش‌هاي فکري عبدالقاهر جرجـاني بـارور گردیـد و مفهـومی روشـن یافـت. بـا

2_ Helmuth Ritter

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]

ژرف‌اندیشی در کتاب دلائل الإعجاز و تا حدودی در أسرار البلاغه روشن می‌شود که نظـم از نگـاه جرجانی، درک رمز و راز ترکیب‌های گوناگون و فهـم پیونـد جمـلات و اجـزای آنهـا بـا یکـدیگر و ارتباطشان با حالات روانی و ذهنی گوینده و شنونده بوده است.

پرسش مهمّی که در اینجا رخ می‌نماید آن است که آیا جرجانی ناگاه به این نظریّه دست یافتـه است یا این که بارقه‌های آن پیوسته و پیش از نگارش دلائـل الإعجـاز و أسـرار البلاغـه در ذهـن او می‌جهیده است و نشانه‌های این درخشش در آثارش نمایـان می‌شـده اسـت؟ تردیـدی نیسـت کـه حالت دوم منطقی‌تر است و چنین می‌نماید که نگارش‌های دستوری او نیز بـا همـین نظریّـه پیونـد داشته است. کیس ورستیخ[3] در تحلیل آثار دستوری عبدالقاهر به این نکته‌ی مهم توجّه می‌دهد کـه رویکرد نحوي جرجاني با عموم نحویان پیشین تفاوت دارد؛ زیرا معیارهاي سیبویه (د. ۱۸۰ ق) در شرح ساختار زبان عربي که تا سده‌ي پنجم بر مباحث و آثار نحوي سایه‌افکن بـود، در مجمـوع بـه شکل و صورت تکیه داشت، امّا از این سده، تحوّل مهمّي روی داد که بر اسـاس آن نقـش معنـا در تحلیل زبان بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفت و عبدالقاهر پیشتاز این جریـان نـو بـود (۱۹۹۸ م، ۱۱۷). این رویکرد نحـوي جرجـانی نشـان مي‌دهـد کـه وي پیوسـته در چـارچوب نظریّـه‌ي نظـم مي‌اندیشیده است و به همین سبب براي طرح مباحث دستوری نیز سبک و شـیوه‌ي خاصّـي داشـته است. به گفته‌ی ابودیب، با نگاهي اجمالي به دو اثر نحوي عبـدالقاهر، الجمـل و العوامـل المـأه، می‌فهمیم که او مباحث نحوي را بر اساس اصل کـارکرد کلمـات و تأثیرشـان در تغییـرات ظـاهريِ گفتار [اعراب] که بیانگر تغییرهاي معنایي است، تقسیم‌بندي نموده اسـت (۱۹۸۵ م، ۱/ ۱۳۵). بنـا بر این او پیوند و اتّحاد آشکاري میان لفظ و معنا مي‌دیده است و همین سبب شده است کـه دانـش نحو را با دانش بلاغت بیامیزد (مندور، ۱۸۹) و نگرش جدید نحوي‌اش را با طرح موضـوع "معـاني نحوي" در کتاب دلائل‌الإعجاز بیان کنـد (بـراي نمونـه، نـك: جرجـاني، ۲۰۰۴ م، ۴، ۸۲، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۳ و ۳۰ - ۳۲۹). او در این کتاب از آن دسته از زیبایي‌هاي معنا که متأثر از دگرگوني‌هاي لفظي است بحث مي‌کند و با تکیه بر تحلیل‌هاي ساختاري، کشف اموری چونان الگوهـاي معنـا، مفهوم، ترکیب نحوي و نیز تأثیر متقابل و پیوند تکاملي ساختارهاي ذهني و ساختارهاي زبانی براي او ممکن مي‌گردد. نحوي که عبدالقاهر از آن بحث مي‌کنـد، بررسـی مبـاني و اصـولي نیسـت کـه

[3]- Kees Versteegh

درستي یا نادرستي سخن را تعیین کند، بلکه مجموعه‌اي از نقش‌هاست که با روابـط موجـود میـان معاني سامان مي‌یابد (ابودیب، ۱/ ۱۳۵ و ریتر، ۶).

از بحث بالا چند نتیجه در مورد آثار جرجانی به دست می‌آید:

۱. نگارش آثار دستوری عبدالقاهر بـه احتمـال نزدیـک بـه یقـین، پـیش از نگـارش آثـار بلاغی‌اش صورت پذیرفتـه اسـت و او در بخـش پایـانی عمـر علمـی خـویش از مباحـث خشـک دستوری فاصله گرفته است.

۲. اختصارگرایی بر بعضی از آثار دستوری جرجانی سایه‌افکن است، امّا در آثـار بلاغـی که آثار نهایی اوست، گرایش به پرگویی و اطناب، آشکارا دیده می‌شود.

۳. به‌رغم آن که جرجانی در کتاب دلائل الإعجاز خود به نظریّه‌ی نظم پرداخته است، امّا پرتوهایی از این نظریّه در سبک نگارش کتاب‌های دستوری وی نیز اثر گذاشته است.

۴. وجود نوعی پیوستگی ذهنی در آثار گوناگون عبدالقاهر نشان می‌دهد که وی از انـدک اندیشمندانی بوده است که برای نگارش‌های علمی خویش برنامه و هدفی روشن و معیّن داشـته‌اند و تنها در پی گردآوری مطالب و پدید آوردن یک مجموعه، آن هم به هر شکل و ترتیبی نبوده‌اند.

اکنون می‌گویم که درج الدرر با تکیه بر این نتـایج و بـه دلایـل زیـر نوشـته‌ی عبـدالقاهر جرجانی نیست:

دلیل نخست: سبک درج الدرر در طرح مباحث صرفی و نحوی با آثـار دسـتوری جرجـانی سازگار نیست؛ زیرا همان‌گونه که پیش از این گذشت، وی در آثار دستوری خود آشکارا بَصْری بوده است، امّا از مجموع این تفسیر چنین فهمیده می‌شود کـه نویسـنده‌اش گـرایش کـوفی دارد. از ایـن گذشته، سبک مؤلّف تفسیر در بیان آرای بصری و کوفی هم با سبک جرجانی در آثـار دسـتوری‌اش کاملاً متفاوت است؛ چرا که عبدالقاهر در این آثار همواره خود را از بصریان می‌داند، امّا در هنگـام بیان رأی ایشان از عباراتی چونان "مذهب صـاحب الکتـاب" (جرجـانی، ۱۹۸۲ م، ۱/ ۱۸۸، ۲۵۶، ۵۹۳ و ۲/ ۷۶۰ و هـم‌او، ۲۰۰۷ م، ۲/ ۱۳۱۲ و ۱۴۸۲) و یـا "أصـحابنا" (جرجـانی، ۱۹۸۲ م، ۱/ ۲۵۶، ۳۰۵، ۴۷۸، ۴۹۱، ۴۹۴ و ۲/ ۷۶۰، ۷۷۸، ۷۹۱، ۱۰۵۰، ۱۰۷۵ و هـــم‌او، ۲۰۰۷ م، ۱/ ۲۳۲، ۶۲۶ و ۲/ ۱۲۱۰، ۱۳۱۲، ۱۳۴۵) بهره می‌گیرد. او در کتاب المفتاح فی الصرف از اصطلاح "بصریان" و "کوفیان" هرگز استفاده نکرده است، در کتاب المقتصد فی شرح الإیضاح تنها یک بار از اصطلاح "کوفیان" بهره گرفته است و در المقتصد فی شرح التکمله یک بار اصطلاح "بصـریان" و دو بار اصطلاح "کوفیان" را به‌کار برده است. این در حالی است که اصطلاح "بصریان" و "کوفیان" بارها

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]

در درج الدرر به‌کار رفته است و مؤلّف این کتاب نه‌تنها خود را از بصریان ندانسته است، بلکه در مواردی نظر کوفیان را مقدّم داشته است (برای نمونه، نک: ۲۰۰۸ م، ۱/ ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۳۵۴ و ۲/ ۴۵۹، ۴۶۹، ۴۷۵، ۵۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶ و ۴/ ۱۷۱۵). این تفاوت نظر و اختلاف سبک در کاربرد اصطلاحات، گویای آن است که درج الدرر نمی‌تواند از آثار جرجانی در دوره‌ی نخست نگارشی‌اش باشد.

دلیل دوم: پیش از این گذشت که جرجانی پایه‌گذار و یا دست‌کم سامان‌دهنده‌ی نظریّه‌ی نظم بوده است و اگرچه این نظریّه را در آثار بلاغی‌اش پرورانده است، امّا آثار دستوری وی نیز از پایبندی نویسنده‌اش به نظریّه‌ی نظم بی‌بهره نبوده است. اکنون این مایه‌ی شگفتی است که نه‌تنها هیچ نشانی از این نظریّه در درج الدرر دیده نمی‌شود بلکه عباراتی در آن وجود دارد که کمترین سنخیّتی با برداشت عبدالقاهر از نظم ندارد. مؤلّف درج الدرر در تفسیر آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی طه می‌گوید: "و نظم آیات بر شیوه‌ای نکو، غایت بلاغت و آیت فصاحت است و آن، بازگرداندن پایان سخن به آغاز آن است" (۲۰۰۸ م، ۳/ ۱۱۹۸). چنین سخنی در باره‌ی نظم آیات، اگرچه ممکن است در جای خود خوب و درست باشد، امّا نشان می‌دهد که ذهن گوینده‌ی آن با ذهن عبدالقاهر که در دو کتاب بلاغی‌اش با تکیه بر نظریّه‌ی نظم، تفاسیری دل‌انگیز از بعضی از آیات قرآن ارایه کرده است، بسیار فاصله دارد.

جالب این که جار الله زمخشری (د. ۵۳۸ ق)، بزرگ‌ترین میراث‌دار اندیشه‌های بلاغی عبدالقاهر، تفسیر گران‌سنگ خود را بر پایه‌ی همین نظریّه استوار نموده است و بر این باور است که نظم، اصل اعجاز قرآن است و اگر خداوند به قرآن تحدّي کرده است و همه‌ي نابا‌وران را براي تألیف سوره یا آیه‌اي مانند آن به رقابت فراخوانده است، مقصودي جز این نداشته است که نظمي همچون نظم و اسلوب قرآن بیاورند (همو،۲/ ۵۳۶). بنا بر این، شکوفه‌ي معاني قرآن جز با نوازشِ دستِ اعجازنشانِ دانش نظم، از گریبان غنچه سر بر نمي‌آورد (همان،۳/ ۴۰۲) و از این روي مهم‌ترین چیزي که نباید از نگاه مفسّر دور بماند، درک و حفظ نظم و بلاغت آیات قرآن است (همانجا،۱/ ۱۸۹).

با این وصف چگونه می‌توان باور کرد که خود جرجانی تفسیری بنویسد که هیچ پیوندی با موضوع نظم نداشته باشد و حتّی گوشه‌ای از تحلیل‌های نظم‌محوری را که در دو کتاب بلاغی‌اش آورده است، در تفسیر خویش نمایان نکرده باشد؟! از این روی می‌توان گفت که چنین تفسیری محصول دوره‌ی دوم نگارشی عبدالقاهر هم نیست.

دلیل سوم: از موضوع نظم که بگذریم، عبدالقاهر امام بلاغت و پیشوای نقد و معناشناسی است. او در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه خود با ژرف‌نگری به مباحث علم معانی، بیان و تا حدودی بدیع پرداخته است و تحلیل‌هایی شیوا و نو در این زمینه‌ها به دست داده است. جرجانی برتری زبان وحی و اعجاز قرآن را آشکارا در ویژگی‌های بلاغی آن می‌داند و می‌گوید: "کاش می‌دانستم که چگونه می‌توان امور مربوط به بلاغت را چنین پیش‌پا افتاده و بی‌اهمّیّت انگاشت؟! آیا اگر بلاغت نبود، سخنی بر سخن دیگر شرافت و رجحان می‌یافت و از آن متمایز می‌شد؟! و آیا هیچ سخنی بدون آن می‌توانست به مرز اعجاز برسد و سرکشان و ناباوران را سرافکنده سازد؟! آیا این بی‌اعتنایی به بلاغت، خیانت به عقل و دین نیست و سبب خواری ارجمندان و والایان نمی‌شود؟! آیا نظری از این سست‌تر و بی‌پایه‌تر وجود دارد که دانستن موضوعاتی لفظی و آوایی چونان وجوه "أأنذرتهم"، اماله‌ی "رأی القمر" و تفاوت "صراط" و "زراط" را بسیار مهم بدانی و به بلاغت وقعی ننهی ... و بیشتر مباحث تفسیری‌ات فرورفتن در سخن کسانی باشد که آرای ایشان بر هیچ اصلی استوار نیست و از جای درست گرفته نشده است و چه‌بسا چنان گرفتار خطا و لغزشت سازد که طوق ننگ آن همواره بر گردنت بماند؟! از خدا می‌خواهیم که ما را از لغزش در امان بدارد و توفیقمان دهد که به گفتار و رفتاری که به خشنودی او نزدیک‌تر است روی آوریم!" (۲۰۰۴ م، ۱۱۰ - ۱۰۹).

حال چگونه می‌توان باور کرد که او در تفسیر خود به مباحث ژرف و زیبای بلاغی نپرداخته باشد؟! او که بی‌توجّهی به بلاغت را خیانت می‌داند، چرا خود در تفسیرش به این مقوله چنین بی‌توجّه است؟! برای نمونه، تعریفی که در درج الدرر برای حقیقت و مجاز آمده است (۲۰۰۸ م،۱/ ۱۶۱)، چنان ابتدایی و تهی از زیبایی‌های بلاغی است که طرح آن از سوی کسی مانند جرجانی محال می‌نماید. بیگانگی این تفسیر با اندیشه‌های عبدالقاهر به اندازه‌ای است که مؤلّف آن در مواردی کوشیده است تا چونان دانشمندانی که در سده‌های نخست، وجود مجاز را در قرآن، ناممکن و نادرست می‌دانستند، تعابیر مجازی آیات را به گونه‌ای توجیه کند که از بند مجاز رهایی یابد و به قلمرو حقیقت در آید (برای نمونه، نک: همان، ۱/ ۲۲۳ و ۲۳۳). شگفتا که ولید الحسین و إیاد القیسی در آغاز مقدّمه‌ی خود آورده‌اند که در این تفسیر به موضوعات بیانی و بلاغی بسیاری اشاره شده است و همین، جایگاه آن را در بلاغت ممتاز می‌کند (همان [مقدّمه]، ۱/ ۷)، امّا پس از چندی گویا این سخن خود را فراموش نموده، آشکارا گفته‌اند که هر کس با آثار جرجانی آشنا باشد

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]

یقین می‌کند که باید در تفسیر خود به‌شکلی گسترده به موضوعات بلاغی بپردازد، امّا وی جز در چند مورد نادر، وارد بحث‌های بلاغی نشده است (همان،۵۷)!

دلیل چهارم: جرجانی در آثار دستوری خویش به ده‌ها آیه‌ی قرآن استشهاد کرده است، امّا توضیحات دستوری او در این آثار تنها در چند مورد با توضیحات مؤلّف درج الدرر یکسان است (مانند: ۱۹۸۲ م، ۱/ ۱۹۹ با ۲۰۰۸ م، ۳/ ۱۲۹۲؛ ۱۹۸۲ م، ۱/ ۳۶۹ با ۲۰۰۸ م، ۲/ ۸۱۶؛ ۱۹۸۲ م، ۱/ ۳۹۹ با ۲۰۰۸ م، ۴/ ۱۶۵۶ و ۱۹۸۲ م، ۲/ ۹۳۸ با ۲۰۰۸ م، ۲/ ۴۸۵) که البتّه در این موارد نیز، موضوع مورد بحث چنان کلّی است که نمی‌تواند گویای چیزی باشد و یکی بودن مؤلّف درج الدرر و آن آثار را ثابت کند.

این اشکال و ناهمگونی سبکی در شواهد بلاغی، بیشتر به چشم می‌آید؛ زیرا توضیحات بلاغی جرجانی در باره‌ی آیاتی که در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه به آنها استشهاد کرده است، کوچک‌ترین بازتابی در تفسیر درج الدرر نداشته است.

دلیل پنجم: در لابه‌لای متن درج الدرر که تفسیری مبتنی بر مباحث و توضیحات لفظی است، گه‌گاه به اشاره‌هایی فلسفی بر می‌خوریم (برای نمونه، نک: ۲۰۰۸ م، ۱/ ۱۴۱، ۲۰۱، ۲۰۲) که نه با آثار عبدالقاهر سازگار است و نه با سیر علمی او؛ زیرا جرجانی به گواهی همه‌ی منابع و با تکیه بر آثارش هرگز در پی فلسفه نبوده است و در این قلمرو قلم نزده است. وانگهی این اشارات گذرا با سبک کلّیِ درج الدرر نیز همخوانی ندارد و چونان وصله‌ای ناهماهنگ می‌نماید که آن را از یکنواختی خارج کرده است.

دلیل ششم: چنین وضعیّتی در مورد مباحث عرفانی هم دیده می‌شود و در حالی که در منابع معتبر و آثار عبدالقاهر هیچ نشانی از گرایش او به عرفان و تصوّف دیده نمی‌شود، تفسیر درج الدرر در چند مورد حاوی اشاراتی عمیقاً عرفانی است (برای نمونه، نک: همان، ۲/ ۸۱۱ و ۳/ ۱۰۱۶، ۱۰۲۷ و ۱۱۵۸).

دلیل هفتم: از دو مورد پیشین که بگذریم، ناهماهنگی‌های گوناگون دیگری نیز در درج الدرر دیده می‌شود که هرگز با ذهن منسجم و هدفمند جرجانی سازگاری ندارد و تقریباً ما را مطمئن می‌سازد که چنین تفسیری نوشته‌ی او نیست. در اینجا برای روشن شدن موضوع تنها به بخشی از این ناهماهنگی‌ها می‌پردازم:

أ. می‌توان گفت که مؤلّف درج الدرر بیشترین همّت خود را صرف توضیحات لغوی و مباحث صرفی و نحوی آیات کرده است، امّا چیزی که شگفتی‌آور می‌نماید این است که گاهی یک

آیه را در چند صفحه شرح می‌دهد (برای نمونه، نک: همان، ۱/ ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۶۲، ۲۱۷، ۲۴۳ و ۳۸۲ و ۴۶۲/۲) و گاهی بی هیچ توضیح و یا با کمترین توضیح از چندین آیه می‌گذرد (برای نمونه، نک: همان، ۲/ ۶۴۰، ۷۰۸، ۷۷۶، ۷۹۲ و ۸۳۷ و ۹۴۷/۳) و این اشکال را پدید می‌آورد که آیا می‌توان پذیرفت که آیات و عبارات رها شده، حتّی به یک توضیح لغوی و نحوی نیز نیازی نداشته است؟!

ب. مؤلّف در حالی که عموماً به توضیح شأن نزول آیات و رویدادهای تاریخی چندان توجّهی نشان نداده است، هنگامی که به داستان شماری از پیامبران ع رسیده است (برای نمونه، نک: همان، ۲/ ۷۶۳ و ۷۷۱ و ۳/ ۹۵۵)، سبک اختصارگرای خود را کاملاً به فراموشی سپرده، قلم‌فرسایی و قصّه‌پردازی را به اوج می‌رساند!

ج. نوع روایات و راویانی که مؤلّف به آنها استناد می‌کند نیز در کلّ تفسیر یکسان نیست و نوسان عجیبی در آن دیده می‌شود؛ برای نمونه، در حالی که وی در ۳۰۰ صفحه‌ی نخستِ تفسیر، کمتر از پنج روایت از علی ع و یاران نزدیک ایشان نقل می‌کند، در ۳۰۰ صفحه‌ی پایانی آن، حدود چهل روایت از این بزرگواران می‌آورد که بخش عمده‌ای از آنها در بیان شأن والای امیرالمؤمنین علی ع است.

نتایج مقاله

از دلایلی که گذشت، به‌ویژه ناسازگاری سبک نگارشی درج الدرر با سبک عبدالقاهر جرجانی، این نتیجه به دست می‌آید که چنین تفسیری نمی‌تواند از آثار او باشد و از این بالاتر، نگارنده بر این باور است که این اثر به احتمال قوی، گردآوری ناشیانه‌ای از منابع گوناگون تفسیری بوده است و چه‌بسا کم‌مایگی گردآورنده، سبب شده است که ناهماهنگی‌ها و حتّی تناقض‌های موجود در متن نهایی خود را نبیند! البتّه اثبات علمی چنین ادّعایی نیازمند مجال و پژوهشی دیگر است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]

کتابشناسی

۱- ابن انباری، عبدالرحمان، نزهة الألباء، به کوشش ابراهیم سامرائی، بغداد، ۱۹۵۹م.

۲- ابن فضل الله عمری، احمد، مسالک الأبصار، به کوشش عبد العباس عبد الجاسم احمد، ابوظبی، ۱۴۲۴ ق/۲۰۰۳ م.

۳- ابن مبرّد حنبلی، یوسف بن حسن، معجم الکتب، تحقیق یسری عبدالغنی، مکتبه ابن‌سینا، مصر، بی تا.

۴- أبوموسی، محمّد حسنین، البلاغه القرآنیّه فی تفسیر الزمخشری وأثرها فی الدراسات البلاغیّه، دار الفکر العربی، قاهره، بی تا.

۵- اسنوی، عبد الرحیم، طبقات الشافعیه، به کوشش عبد الله جبوری، بغداد، ۱۳۹۱ ق/۱۹۷۱ م.

۶- باقر، علیرضا، مدخل "جرجانی"، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸ ش.

۷- بغدادی، اسماعیل بن محمّد، إیضاح المکنون، تحقیق محمّد شرف‌الدین بالتقایا، دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

۸- همو ، هدیة العارفین، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۹- بنت‌شاطی، عائشه عبدالرحمن، الإعجاز البیانی للقرآن ومسائل ابن الأزرق، دار المعارف، قاهره، ۱۳۹۱ ق/۱۹۷۱ م.

۱۰- جرجانی، عبدالقاهر، المفتاح فی الصرف، تحقیق علی الحَمَد، مؤسّسه الرساله، ط ۱، بیروت، ۱۴۰۷ ق/۱۹۸۷ م.

۱۱- همو ، المقتصد فی شرح الإیضاح، تحقیق کاظم بحر المرجان، دار الرشید للنشر، عراق، ۱۹۸۲ م.

۱۲- همو ، المقتصد فی شرح التکمله، تحقیق أحمد الدرویش، جامعه الإمام محمّد بن سعود، ط ۱، المملکه العربیّه السعودیّه، ۱۴۲۸ ق/۲۰۰۷ م.

۱۳- همو ، درج الدرر فی تفسیر الآی والسور، تحقیق ولید الحسین و إیاد القیسی، مجلّه الحکمه، ط ۱، بریتانیا، ۲۰۰۸ م / ۱۴۲۹ ق.

۱۴- همو ، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم المنسوب إلی عبدالقاهر الجرجانی، تحقیق طلعت فرحان و محمّد شکور، دار الفکر ناشرون وموزّعون، ط ۱، عمان، ۲۰۰۹ م/۱۴۳۰ ق.

۱۵- همو ، دلائل الإعجاز، تحقیق محمّد محمود شاکر، مکتبه الخانجی، قاهرة، ۲۰۰۴ م.

۱۶- حاجی‌خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون، مکتبه المثنی، بغداد، ۱۹۴۱ م.

۱۷- خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، بیروت، ۱۴۱۱ ق/۱۹۹۱ م.

۱۸- رازي، فخرالدین، نهایة الایجاز فی درایة الإعجاز، به کوشش بکری شیخ امین، بیروت، ۱۹۸۵م.

۱۹- ریاض‌زاده، عبداللطیف بن محمّد، أسماء الکتب، تحقیق محمّد تونجی، دار الفکر، ط ۳، دمشق، ۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳ م.

۲۰- زرکشی، بدر الدین محمّد، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، دار المعرفه، بیروت، بی تا.

۲۱- زمخشری، جار الله، الکشّاف عن حقائق غوامض التنزیل و...، دار الکتاب العربی، بیروت، بی تا.

۲۲- سرکیس، إلیان، معجم المطبوعات العربیّه، مطبعه سرکیس، مصر، ۱۳۴۶ ق/۱۹۲۸ م.

۲۳- شیخون، محمود السیّد، الإعجاز فی نظم القرآن، مکتبه الکلّیات الأزهریّه، ط ۱، قاهره، ۱۳۹۸ ق/۱۹۷۸ م.

۲۴- صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، به کوشش رضوان سید، بیروت، ۱۴۱۳ ق/۱۹۹۳ م.

۲۵- ضیف، شوقی، البلاغه تطوّرٌ وتاریخ، دار المعارف، قاهره، ۱۴۰۶ ق.

۲۶- طبانه، بدوی، البیان العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق/۱۹۸۶ م.

۲۷- قفطی، جمال الدین علی، إنباء الرواه علی إنباه النحاه، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۱ ق/۱۹۵۲ م.

۲۸- کرد علی، محمد، کنوز الاجداد، دمشق، ۱۳۷۰ ق/۱۹۵۰ م.

۲۹- مندور، محمد، فی المیزان الجدید، دار نهضه، قاهره، بی تا.

۳۰- یمني، یحیی، الطراز، قاهره، ۱۳۳۲ ق /۱۹۱۴ م.

31- Abu deeb, kamal, Encyclopeadia Iranica, Bibliotheca Persica Press, USA, 1985.

32- Ritter, Helmuth, introd. Asrār al-Balāgha, by Jurjānī, Istanbul, 1954.

33-Versteegh, Kees, Landmarks in Linguistic Thought III, The Arabic Linguistic Tradition, London/New York, 1998.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.4.6]